

شهيد عبدالرحيم زارع



غلامشاه	نام پدر
۱۳۴۲/۰۵/۰۴	تاریخ تولد
بوشهر - دیلم	محل تولد
۱۳۶۱/۰۱/۰۲	تاریخ شهادت
شوش	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
دانش آموز	شغل
دوره دبیرستان	تحصیلات
مفقودالاثر	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

در سحرگاه چهارم مرداد ماه ۱۳۴۴ در خانواده ای متوسط و بسیار متدین عبدالرحیم متولد شد و از همان زمان عوان طفولیت مذهب اسلام به واسطه این پدر و مادر صالح در او عجین شد. پدرش کارمند شرکت نفت منطقه بهرگان بود و با توجه به این که به مسائل شرعی اهمیت زیادی میداد تنها لقمه پاک و طیب را که حاصل دسترج خود بود به خانه می آورد.

وصیت نامه

وصیت نامه :

با نام خداوند وصیت نامه خود را شروع می کنم همینکه من به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت بود رسیدم من همان راهی را انتخاب کردم که رهبرم حسین به من آموخت ، من میروم تا شاید بتوانم با قطره خون ناچیز خود و با جان دادن در راه الله و اسلام خدمتی به خدا خلق مظلوم خدا کرده باشم شکر خدا می کنم که مقداری به من مهلت داد تا اسلام واقعی را بشناسم و در خاموشی چهل از دنیا نروم انقلاب اسلامی باعث شد که من از پوست خود بیرون آیم و اطرافم را بنگرم و به زندگی از دیدی دیگر نگاه کنم آری امام کاری بس عظیم کرد وی باعث شد که دنیا از خواب نادانی بیدار شود و انسانیت را دوباره به یاد آورد □ من خوشحالم که قطره خون ناچیزم را فدای اسلام می کنم یا می توانیم با نثار خون ، خونی که در مقابل اسلام نا چیز است زمینه انقلاب مهدی (ع) فراهم نماییم □ من امیدوارم این انقلاب زمینه ساز انقلاب حضرت مهدی (ع) باشد من می خواهم در این دنیای کثیف که هر لحظه خونی بی گناه بدست اربابان مزدوری چون کارتر ، صدام ، یزید و دیگران و ریگانها بر زمین می ریزد هجرت کنم و یک پیام من به ملت این است که همواره شعار حزب فقط حزب □ و رهبر فقط روح □ را فراموش نکنند و همواره فقط پشتیبان امام باشند . منافقین و ضد انقلابیون می خواهند مردم را از صحنه خارج کنند و راه را برای خود باز کنند ولی بهوش باشید که اسلام شکست نخورد و همیشه در دهنتان باشد که آمریکا دست از نقشه های خائنانه و ضد بشری خود برد نخواهد داشت و ای ملت آگاه باشید که اگر منافقین همه ما را بکشند و دیگر بزرگان ما را هم بکشند شاید باید سر جای خودتان محکم بایستید زیرا که اسلام متکی به شخص نیست و با ترور افراد و شخصیت ها شکست نخواهد خورد و ملت ما چه کشته شوند و چه بکشند در هر دو صورت پیروزند . خط امام همان خط خداست کسی که شهادت در راه خدا را سعادت می داند پیروز است ما باید انقلابمان را به تمام جهان صادر کنیم اسلام احتیاج به خون دارد و تنها خون است که درخت اسلام را آبیاری می کند . در تشیع جنازه من فقط ذکر خدا بگوئید و □ اکبر را تکرار کنید مبادا در این مورد بدگویی به انقلاب شود ، وصیت من به خانواده ام : مادرم ، هر گونه افسردگی و ناراحتی باعث ناراحتی روح من می شود ، خوشحال و امید وار باش مادرم ، من پسر خوبی برای تو نبودم ، امید وارم که مرا عفو کنید . پدرم درود بر تو که چون ابراهیم فرزند خویش را به فرمان خدای بزرگ به قربانگاه فرستادی بدان و آگاه باش که فرزندات هرگز از فرمان خدا از سر باز نمی زند و مرگ را در راه خدا سعادت می داند . خواهرم تو چون زینب باش و از هر آنچه عوض کردی بپرهیز و در راه خدا مبارزه کن . برادرم راه خدا بهترین و برترین راههاست ، پیونده و کوشنده در این راه باش و همیشه مطالعه کن و بکوش راههای صحیح را بیاموز و همواره به انسانها درس زندگی را بیاموز .

خاطرات

خاطره ای از اولین روز ورود به مدرسه از عبد الرحیم :

عبد الرحیم پسر عمویی (محمد حسن زارع) داشت که یک سال از او بزرگتر بود ولی خیلی با هم صمیمی بود و به هم علاقه داشتند در سن هفت سالگی که پسر عمویش به دبستان می رود . که او هنوز ۶ سال داشته گریه و زاری بسیار می کند تا بالاخره او را به مدرسه می برند و به عنوان مستمع آزاد ثبت نام می کنند که او بسیار خوشحال می شود پس از این که چند ماهی از مدرسه گذشت او را به دلیل استعداد و هوش زیادی که دارد به عنوان دانش آموز رسمی می پذیرند و در هفت سالگی به کلاس دوم می رود .

روحیات معنوی و تقیدات مذهبی:

عبد الرحیم از سن ۴ سالگی حرکات نماز را به طور کامل ادا می کرد . عمویش فردی بسیار متقی بود او به نزد او می رفت و مسائل دینی را یاد گرفت ۸ ساله بود که تمام شکایات نماز و تمام مسائل نماز را می دانست . در تمام مراسمات مسجد و نماز جماعات شرکت می کرد و مسجد را پایگاهی برای فعالیت های خود و دوستانش قرار داده بود .

شغل و یا حرفه شهید : محصل

وضعیت تأمل : مجرد

جبهه:

راهیان کوی دل رفتند و ما جامانده ایم
در غریب آباد چون بیگانه تنها مانده ایم
رد پای هم نمی بینیم از یاران خویش

تیر سختی بین که محروم از تماشا مانده ایم

اولین اعزام عبدالرحیم به جبهه شهریور ۱۳۶۰ بود که داوطلبانه به مدت ۴۵ روز در جبهه شوش بودند همزمان عبدالرحیم در این اعزام محمد خلام - محمد حسین زارع □ سید عبدالرسول حسینی □ شهید سید محمدعلی محمدی که در همان اولین که در همان اولین اعزام به شهادت رسید . آزاده سید علی موسوی □ حسین خدام □ رمضان فلاحتی و شکراله کاشانی بودند . دومین اعزام او آذرماه ۱۳۶۰ به مدت ۳۰ روز در جبهه آبادان (اروندرکنار) و همزمان او : سراج لیراوی □ سید عبدرضا حسینی محمد حسین زارع آزاده سید علی موسوی رمضان فلاحتی و شکراله کاشانی بودند ، سومین اعزام اسفندماه ۱۳۶۰ بود که ۳۴ روز در جبهه شوش در عملیات فتح المبین با مسئولیت خط شکن بود ، و در همین عملیات هم مفقودالثر شد ، عبدالرحیم به مدت سه ماه و نوزده روز در جبهه بود . همزمان او در این عملیات شهید سید عبدالمجید حسینی زاده شهید سید احمد حسینی زاده شهید جعفر امام حسینی ، شهید عبداله لیراوی که در همان عملیات : فتح المبین به شهادت رسید آزاده سید علی موسوی که در عملیات فتح المبین به اسارت در آمد شهید سید حسن حسینی که در عملیات بیت المقدس به شهادت رسید سید عبدالرضا حسینی ، سراج لیراوی ، محمد حسین زارع پاسدار شهید مشکوری که در عملیات فتح المبین به اسارت در آمد ، و در زمانهای بغداد به شهادت رسید . عبدالرحیم قبل از این که قبل از اینکه به جبهه برود ، به

مادر می گوید: تا راضی نشده‌ای و این رضایت را با زبان خودت بیان نکرده‌ای من به جبهه نمی‌روم، پس آنکه کسب رضایت از پدر و مادر می‌کند، راهی جبهه‌های حق علیه باطل می‌شود. در آخرین مرحله‌ای که به جبهه اعزام شد قبل از اینکه در عملیات فتح المبین شرکت کند یکی از بچه‌های روستا می‌خواهد برای مرخصی به روستا بیاید. عبدالرحیم یک پرتقال به دست او می‌دهد، و می‌گوید: این را شخصاً به مادرم بده و سلام مرا به او برسان مادرش می‌گوید: وقتی پرتقال را به من دادند، آن را بوییدم و بوسیدم. آن را پوست گرفتم و بین همه خواهر و برادرانش آن را تقسیم کردم، باور کنید آن پرتقال مزه‌ای خاص داشت هنوز طعم خوشمزه و شیرین آن یادم است. نمی‌دانم شاید در این پرتقال اسراری بود، که ما از بی‌خبر بودیم. در همان عملیات او زخمی و به اسارت نیروهای بعثی در می‌آید. عبدالرحیم در آخرین باری که به جبهه می‌رفت از پدر و مادرش حلالیت طلبید و از آنها خواست تا صبور و بردبار باشند.

اخلاق مدیریتی:

عبدالرحیم نفوذ کلام و تاثیر گذاری زیاد داشت. اراده‌ای بسیار قوی داشت و در حفظ بیت‌المال دقیق و سخت گیر بود.

پای سخنان مادر شهید:

وقتی می‌خواست به جبهه برود من مریض بودم، از او خواستم که حالا نرو تا حالم بهتر شود. گفت: مادر به خاطر این که امام (ره) دستور داده می‌روم، مادر، کاش من هم لیاقت شهادت را داشتم. وقت اذان که می‌شد به همه اهل خانه می‌گفت زود باشید تا به مسجد برویم. با تمام خواهر و برادرانش مهربان بود رفتارش با پدرش اینقدر با ملاطفت و مهربانی برخورد می‌کرد که این کارش در بین همه معروف شده بود. همیشه از افراد پیر سر کشی می‌کرد، بسیار مقید به صله ارحام بود. به خواهرانش می‌گفت مانند حضرت زینب (س) حافظ حجاب خود باشید، عبدالرحیم با سن کمی که داشت بسیار متدین بود و نماز و روزه‌اش قضا نمی‌شد. هم در مسجد حضور فعال داشت و هم شاگرد ممتاز مدرسه بود، در کارها همیشه به من و پدرش کمک می‌کرد.

خاطره‌ای از پدر شهید:

تابستان ۵۸ به همراه خانواده به زیارت مشهد مقدس رفته بودیم، در تهران یک دیدار عمومی در حسینیه جماران با حضرت امام (ره) بود، عبدالرحیم چنان شیفته مقام روحانی امام شده بود که هیچ آرام و قراری نداشت. خاطره‌ای از هم‌رزم شهید:

در زمان اسارت، رادیو عراق با اسرای ایرانی مصاحبه می‌کرد و در پایان مصاحبه از آنان سوال می‌کرد، دوست دارید چه ترانه‌ای برای شما پخش کنید در اولین روز اسارت از عبدالرحیم پس از مصاحبه سوال می‌شود، که چه ترانه‌ای را دوست دارید؟ عبدالرحیم با ایمان قلبی در کمال شجاعت می‌گوید: ترانه ((حی علی خیر العمل)) که بعد از حرف ایشان با خشم و عصبانیت می‌برند، تا به امروز هیچ خبری از آن نداریم.

خصوصیات اخلاقی شهید عبدالرحیم زارع از زبان خواهر شهید (کبرا زارع):

به نام خدا، یگانه معلم انسان به نام خدا، یگانه شنونده دردها، به نام خدا، یگانه اجابت کننده دعاها، ای یگانه پناه بی پناهان، خدایی که جوشش خونها برای اوست و ریختن خونها برای اوست آنکه می‌بخشد گناهان را تا سرحد رحمت و لطف. عبدالرحیم برای من یک معلم و الگو بود در عین سکوت پر جنب و جوش بود کمتر حرف می‌زد و همیشه متفکر بود با لحنی آرام و عاقلانه با اهل خانواده سخن می‌گفت دلی صاف و یک رنگ داشت که سرشار از محبت بود بیانش گویا دیدش باز و دور اندیش بود عاشق خدا و اسلام بود و به نماز و مسجد عشق می‌ورزید. در تحصیل با هوش و مستعد بود به مطالعه کتب مذهبی علاقه ای وافر داشت صبر بسیار داشت و در سختی فقط به خدا متوسل می‌شد با هیچ کسی به تنهایی صحبت نمی‌کرد و به ما و دوستانش سفارش می‌کرد مطالعه کنید مخصوصاً قرآن. به پدر و مادرم همیشه می‌گفت که داستان امام حسین (ع) که خدا گمشده او بود، که همیشه در جستجوی او بود، تا اینکه او را یافت و عاشق شد خدا نیز پذیرای عشق پاک او شد و او را به آن جایگاهی برد که باید باشد ((من طلبنی وجدنی)) تا زمانی که عبدالرحیم در این دنیای خاکی بود، کینه کسی را به دل نگرفت و همیشه چهره‌ای جذاب و لبنانی خندان داشت در آخرین روزهایی که در کنار ما بود، فقط جسمش در کنار ما بود

، روحش خدا داند! در جبهه‌ها، در گر بلا، در بین شهدا؟ من نمی‌دانم! اصلاً آرام و قرار نداشت. زمین تا آسمان عوض شده بود. وقتی می‌خواست به جبهه برود، به مادرم می‌گفت: مواظب فرزندانت و تربیت آنها باش. به مادرم می‌گفت: چیزی را که به خدا دادی دوباره منتظر بازگشت آن باش. امید که خداوند ما و شما را در تداوم راه برادران شهیدم ثابت قدم کند، و سایه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قلب طپنده پابرهنه‌های دنیا و جهان اسلام را بر سر ما کم نکند و ظهور حضرت حجت (عج) را نزدیکتر کند. ((اللهم ارزقنا توفیق شهاده)) عمر انسان چون کتابی است که هر روز آن را ورق می‌زنی و هر روز که برگهای آن را ورق می‌زنی از آن کاسته می‌شود و عمر انسان هم بهمین منوال پیش می‌رود. پس چه بهتر که در صفحات عمر آدمی یا در صفحات دفترش مطالب خوب باشد و چند روزه عمر انسان همواره در جهت سعادت انسانها پیش رود.

گزیدای از مکتوبات شهید عبد الرحیم زارع

انسان در زندگی یک مرگ بیشتر ندارد، انسان چه بهتر است آن را انتخاب کند که با شرف و افتخار باشد نه آن مرگی که همواره در ذلت و بدبختی و آلودگی به گناه به انسان رو می‌دهد.

((عبد الرحیم زارع))



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر